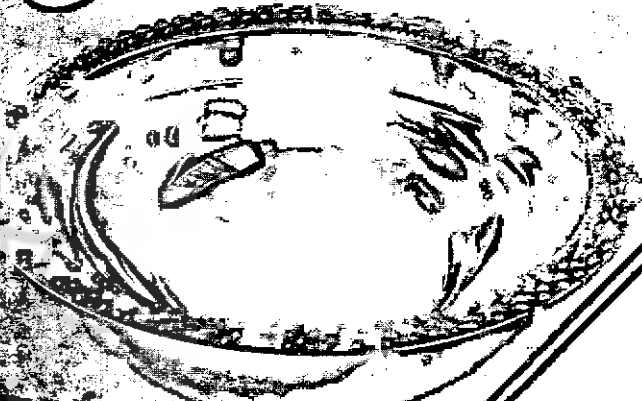




محمد کاظم کاظمی

# شورش محض



## صفر

گرایش شاعران جوان ایران به شعر آیینی، گرایشی است نیکو و بابرکت و حتی تا حدی غیرقابل پیش بینی. به واقع پس از سالهای جنگ و رحلت حضرت امام(ره) و در تنگنای مضمونی که شاعران انقلاب دچارش آمده بودند، در نهایت سه گرایش در شعر جوان این مملکت پدید آمد: شعر عاشقانه، شعر اعتراض و شعر آیینی. این که گفتم غیر قابل پیش بینی، بدین واسطه است که گمان نمی رفت شعر آیینی در میان جوانان این سالها به اندازه آن دو شاخه دیگر، به ویژه شعر عاشقانه خریدار و طرفدار داشته باشد و مسیری روی به بالندگی را ببیماید. وجود شاعرانی همچون سید حمیدرضا برقی، بر این بالندگی گواهی می دهد.

## یک

خلاقیت و نوجویی برقی، غیر قابل انکار است. او گاهی مضامینی تازه و ابتکاری می آورد که نشان از دقت نظر او در جوانب مختلف واژگان و اشیا دارد. این بیت را ببینید.

**این قصه آب می خورد از چشم شور ماه  
نسبت به ماه طایفه از بس حسود بود**

در اینجا ایهام خوبی در «آب می خورد» دیده می شود که متناسب است با یک شعر عاشورایی. از طرفی میان «چشم» و «آب» تناسبی است و میان «آب» و «شور» نیز. «ماه طایفه» هم که می دانیم چه کسی است. گویا شاعر شهادت حضرت ابوالفضل(س) را حاصل حسادت و چشم زخم



ماه دانسته است.

همین طور است استفاده هنری از «آب از سر گذشتن» در این بیت:

**گفتند عصر واقعه آزاد شد فرات**

**وقتی گذشته بود دگر آب از سرش**

و ایجاد تناسب میان نامهای جنگ افزارها در این بیت:

**قامت کمان کند که دو تا تیر آخروش**

**یک دم سپر شوند برای برادرش**

در بعضی موارد هم اغراق هایی لطیف در کار است، چنان که شاعر در توصیف کنده شدن در قلعه خیبر به دست امیرالمؤمنین(ع) می گوید:

**طوری ز چهار چوب، در قلعه کنده شد**

**انگار قلعه هیچ زمان در نداشته است**

و یا نفرت خویش را از حرمه را با چنین ظرافتی بیان می کند:

**مرا بیخس که مجبور می شوم در شعر**

**بیاورم کلماتی شبیه حرمه را**

در مجموع، برقی را توانا و مسلط بر زبان شعر می بینیم. البته بعضی خلل های زبانی و موسیقایی در کارش دیده می شود، مثل کاربرد «ز» به جای «از» در بعضی جایها و یا «که» و «چه» را در وزن شعر، هجای بلند دانستن. ولی اینها بسیار نیست.

آنچه به گمان من تا حدودی به چشم می زند، تضمین هایی است که غالباً از آثار شاعر ارجمند، استاد محمدعلی مجاهدی شده و شاید بیشتر جنبه ادای دین و احترام داشته باشد، تا یک هنرمندی خاص.

باری دیگر هم اشاره کردم که یک تضمین خوب، آن است که شاعر به وام گرفتن ساده از دیگران بسنده نکند، بلکه آن بیتها یا مصراعها را از یک فضا برداشته و با نوعی آشنایی زبانی، در فضایی دیگر بگذارد، چنان که مثلاً یک بیت جدی در شعر طنز تضمین شود یا یک بیت عاشقانه در شعری حماسی.

## دو

پیشتر، از گرایشهای سه گانه عاشقانه، اجتماعی و مذهبی در شعر جوانان امروز سخن گفتیم. به گمان من در این میان آنهایی بیشتر موفق بودند که توانستند بین یک یا دو گرایش جمع کنند مثلاً اثری پدید آورند که در عین مذهبی بودن، از روحیه انتقادی هم خالی نباشد و یا شعر عاشقانه ای بسرایند که قابلیت تأویل مذهبی هم داشته باشد، یعنی به شعر ولایی نزدیک شود. به واقع شعر آیینی بدون حضور انسان امروز و خواسته های او، در همان افق شعر مذهبی دوره صفوی و قاجاری باقی می ماند و از آن فراتر نمی رود. گویا شاعر مسیری را که به دست کسانی همچون م. آزر، طاهره صفارزاده، سید علی موسوی گرمارودی، علی معلم و بالاخره سید حسن حسینی کشیده شد، دوباره بر می گردد و این هیچ خوب نیست.

بحث مهم دیگر این است که ما به راستی تا چه حد اجازه اغراق در ستایش شخصیت های مذهبی را داریم. شاید کسی بگوید «ما درباره این بزرگان هر چه بگوییم اغراق نکرده ایم.» ولی من فقط به این اشاره می کنم که یکی از گروههایی که از سوی شیعیان مذهب جعفری عملاً «کافر» دانسته می شوند، غلو کنندگان درباره حضرت علی(ع) اند، تا حدی که به حضرت مقام خدایی قابل می شوند و این گروه به «غالی» معروف اند یعنی «غلو کننده».

بحث بعدی این است که به راستی یک مسلمان در جامعه امروز، از این تحلیل های بی حد و بی نهایت در مورد بزرگان دین خویش، چه بهره ای خواهد برد، جز این که عملاً فاصله خود را با آنان چنان زیاد پندارد که دیگر

امکان سرمشق گیری منتفی شود.

ببینید، ما از کسی که در حد خود ماست یا ما چنین می‌پنداریم، نمی‌توانیم چیز بسیاری فراگیریم. ولی از آن سوی، از کسی که بیش از حد از ما فاصله دارد یا ما چنین می‌پنداریم نیز چیزی یاد نمی‌گیریم. این فاصله باید در حد معقولی باشد. در متون دینی ما - البته آن متونی که اعتبار و استناد کافی دارد - همواره تجلیل‌هایی که از بزرگان شده است، در همین حدود است. مثلاً حضرت پیامبر اکرم(ص) خود را شهر علم و الهی(ع) را در آن شهر می‌دانند. هیچ یک از این دو تشبیه، سخنی گزاف و غیرمعمول نیست.

وقتی ما این سخن حضرت پیامبر را می‌پذیریم که «من بشری همانند شما» می‌توانیم یا خود به این نتیجه برسیم که یک بشر از جنس خود ما به چنین مرتبه‌ای رسیده است. پس معلوم می‌شود که حرکت در این مسیر تعالی، برای دیگر آدمیان هم ناممکن نیست و البته ظرفیتهایی را می‌طلبد که آنان باید در خود ایجاد کنند. آنگاه است که این آدمیان در پی این ظرفیتهای برمی‌آیند و می‌بینند که آن بشری که به چنین مقام رفیعی رسیده است، چه کرده است. این یک ارتباط معقول یا موضوع است.

ولی اگر ارتباط با شخصیتی مثل حضرت فاطمه معصومه(س) از این دست باشد که در این بیت می‌بینیم، به گمان من انسان آن قدرها که انتظار می‌رود نخواهد توانست از شخصیت ایشان الگو برداری کند:

**بانو، تمام کشور ما خاک زیر پات**

**مردان شهر، نوکر و زنها کنیزهاست**

به بیان دیگر، باید رابطه ما با بزرگان دین، از نوعی دیگر باشد از نوع نوکری و کنیزی نباشد یا از نوع شاگردی باشد و یا از نوع پیروی.

با این وصف، به گمان من جنبه آموزشی و عملی بیتهایی از این دست، برای انسانهای امروز بسیار نیست. توجه داشته باشید که بحث ما، رد یا قبول این باورها نیست، بلکه میزان سودمندی‌شان برای جامعه است.

**نامت مرا مسافر لاهوت کرده است**

**لاهورت را شکوه تو مبهورت کرده است**

**از عرش آمدی و زمین ابرو گرفت**

**باید برای بردن نامت وضو گرفت**

ولی در این بیتهای از همان مثنوی حمیدرضا برقی، جنبه آموزشی قوی‌تر است و من دریغ می‌خورم که چرا شاعر ما با این ذوق و توانایی، بیشتر به سراغ این گونه سخنان نرفته است:

**چون زندگیت، ساده‌تر از مختصر شده**

**پیش تجملات، جهازت سپر شده**

**آینه‌ای و سنگ صبور پیمبری**

**در هر نفس برای پدر مثل مادری**

به راستی این پرسش در کار است که برای یک زن جوان در جامعه امروز، کدام نوع از این سخنان کارآمدتر است؟ حال با این معیار، غزل «واژه بهتر» را مرور کنید. به راستی اگر انسانهای امروز بخواهند شخصیت حضرت علی(ع) را سرمشق خویش بدانند و خود را در حدی که ظرفیت وجودی‌شان اجازه می‌دهد در این مسیر تعالی بیخشند، چه بهره‌ای از این شعر می‌توانند برد؟

**تاریخ، مثل ساقی کوثر نداشته است**

**اعجاز خلقت است و برابر نداشته است**

**وقت طواف دور حرم فکر می‌کنم**

**این خانه بی دلیل ترک بر نداشته است...**

**یا غیر لافتی صفتی در خورش نبود**

**یا جبرئیل، واژه دیگر نداشته است**

**و برعکس از این بیت چه؟**

**علی برادری‌اش را به عدل ثابت کرد**

**که شعله جانب دست عقیل می‌آورد**

به باور من، شاعر ارجمند ما جناب برقی می‌باید این جنبه از کار را قوی‌تر کند. او اکنون فقط می‌ستاید، ولی برای خواننده شعرش روشن نمی‌داند که این اشخاص، برای چه چیزی لایق ستودن‌اند و بالاخره این ستودن چه حد و حدودی دارد و گاه به مرزهای زیان‌آوری نمی‌رسد؟ به راستی و به راستی اگر بیتهایی از این دست جنبه عملی بیاید، حاصلش برای آدمیان امروز چیست؟ آنان را در لغزشهایشان جسورتر نخواهد کرد؟

**گناهکارم و اما بدون اذن شما**

**نصیب خشم جهنم نمی‌شوم هرگز**

### سده

قضیه دیگری که قابل تأمل و توجه به نظر می‌آید، حضور انسان و جامعه امروز در شعر آیینی ماست، یعنی گره خوردن آن معارف با حقایق امروزین جامعه، به گونه‌ای که نوعی پیوند میان دیروز و امروز ایجاد شود و ما بتوانیم آن حقایق را برای مردم عصر خویش قلداری ملموس‌تر و محسوس‌تر سازیم.

به گمان من انسانها و اشیا محیط پیرامون ما در شعر برقی بسیار حضور ندارند و این خوب نیست. او غالباً مجرد از زندگی شعر می‌سراید و به همین واسطه اغلب شعرهایش آن صمیمیتی را ندارد که انتظار می‌رود. فقط در بعضی جایها به زندگی و انسانهای کنونی نزدیک می‌شود و البته همین جایها نیز از نقاط اوج کار اوست:

**بی تو چندی است که در کار زمین حیرانم**

**مانده‌ام، بی تو چرا باغچه‌ام گل دارد**

**شاید این باغچه ده قرن به استقبالت**

**فرش گسترده و در دست، گلایل دارد**

(شاید «باغچه‌مان» از «باغچه‌ام» بهتر بود، چون طبیعی‌تر است.)

**تا کی غروب جمعه ببینم که مادرم**

**یک گوشه بغض کرده که «این جمعه هم گذشت...»**

و

**کتاب حافظم از دست من کلافه شده است**

**چقدر آمدنت را... چقدر فال زدم**

اما از این تکبیت‌های پراکنده و نادر که بگذریم، شاعر فقط در یک شعر از این مجموعه، به طور جدی و منتقدانه به جامعه امروز نگریسته و کوشیده است که مفاهیم دینی را به طرز همدلانه‌تر مطرح کند. آن هم شعر «محک» است که می‌تواند بشارت‌دهنده مسیری دیگر در کار سید حمیدرضا برقی باشد.

× شاید بر نگارنده این سطور خرده بگیرند و این بیت او را که «بار گناه اگر چه ترازوشکن شده / تا او شفیع ماست، از این بیشتر کنیم» مصداق همین انتقاد بیندازند، که البته انتقادی است به‌جا و من‌با جان و دل پذیریم. فقط یادآور می‌شوم که این شعر، حدود بیست سال پیش سروده شده است و من به مرور زمان کوشیده‌ام همچنان پیماینده آن مسیر نباشم. (مؤلف)

انسانها و اشیا محیط پیرامون ما در شعر برقی بسیار حضور ندارند و این خوب نیست. او غالباً مجرد از زندگی شعر می‌سراید و به همین واسطه اغلب شعرهایش آن صمیمیتی را ندارد که انتظار می‌رود.



به واقع شعر آیینی بدون حضور انسان امروز و خواسته‌های او، در همان افق شعر مذهبی دوره صفوی و قاجاری باقی می‌ماند و از آن فراتر نمی‌رود.